

## معرفی معیار لغات قویم؛ فرهنگ واژگان شاهنامه

مرتضی چرمگی عمرانی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

چکیده: در این مقاله به معرفی فرهنگ معیار لغات قویم اثر مجرم کشمیری (قرن سیزدهم) پرداخته شده است. نسخه منحصربه‌فرد این فرهنگ با شماره D-1/84481 در دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود. معیار لغات قویم، براساس حروف الفبا و در دو بخش لغات و کنایات مرتب شده و در بردارنده ۳۱ فصل اصلی و ۳۶۵ فصل فرعی است. در بخش کنایات، که در انتهای فرهنگ آمده، ۱۱۹ اصطلاح کنایی و ۱۶۹ بیت از شاهنامه شاهد آورده شده است. مجموع بیت‌های شاهنامه در متن و کنایات ۳۴۲۶ بیت و مجموع مدخل‌ها در متن و کنایات ۱۸۶۵ مدخل است که از این تعداد، ۱۱۷ مدخل اسم مکان و ۱۸۶ مدخل نام اشخاص است. برخی مدخل‌های این فرهنگ در دیگر فرهنگ‌های شاهنامه دیده نمی‌شود و ضبط برخی شاهدهای آن با صورت مضبوط آن‌ها در چاپ‌های فعلی و معروف شاهنامه یکسان نیست.

کلیدواژه‌ها: معیار لغات قویم، مجرم کشمیری، شاهنامه، گنجنامه، فرهنگ مجرم.

### ۱- مقدمه

یکی از آخرین فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه در شبه‌قاره معیار لغات قویم از میرزا محمد کشمیری متخلص به مجرم است. مؤلف معیار لغات قویم نام خود را در مقدمه و متن نیاورده و فقط در دو جا با تخلص مجرم از خود یاد کرده است؛ اول در دیباچه می‌گوید: «... داعی کم‌سواد و ساعی نامراد که مجرم تخلص است...» (مقدمه نسخه خطی، برگ ۵) و یک بار دیگر در بیت یکی مانده به آخر قصیده‌ای در مدح سری میان بهادر:

به صورت طبع مجرم سست و مست افتاده در معنی عنایات میان صاحب بهادر کرده مستستش

(مقدمه نسخه خطی، برگ ۸)

نخستین بار ظهورالدین احمد در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ شاهنامه»، براساس بررسی احوال سه تن از شاعرانی که با تخلص مجرم در آن دوران می‌زیسته‌اند، نتیجه گرفته که مؤلف معیار لغات قویم همین میرزا محمد کشمیری است (ظهورالدین احمد ۱۳۷۴، ص ۴۰۹).

## ۲- پیشینه پژوهش

برخی پژوهشگران پیشین به معیار لغات قویم اشاره کرده‌اند (برای پیشینه پژوهش، ← خدیوچم ۱۳۵۵؛ ظهورالدین احمد ۱۳۷۴؛ خطیبی ۱۳۷۹؛ رادفر ۱۳۸۵).  
در ادامه به نقد و بررسی برخی سهوهای موجود در این مقاله‌ها می‌پردازیم.

## ۳- نقد و بررسی پیشینه پژوهش

خدیوچم در شناساندن این نسخه فضل تقدم دارد. او در «فرهنگ شاهنامه یا گنجنامه مجرم» می‌گوید: «مجرم نامی ایرانی آن را برای یکی از نواب‌های زمان خود تألیف کرده‌است» (خدیوچم ۱۳۵۵، شماره ۲، ص ۱۸۰). با توجه به گفته ظهورالدین احمد و سخن صریح مؤلف فرهنگ در دیباچه که اشاره به سرزمین هندوستان و کشمیر و ذکر ممدوح کرده معلوم می‌شود نویسنده کتاب ایرانی نیست، بلکه اهل کشمیر است. دیگر اینکه خدیوچم آورده‌است: «این فرهنگ سه نام دارد: گنجنامه، معیار لغت قویم و لغات و کنایات شاهنامه که هر سه نام در نسخه موجود آمده‌است» (همان، شماره ۵، ص ۵۰۹ حاشیه). با توجه به دیباچه کتاب، به نظر می‌رسد مجرم صراحتاً اسم کتاب خود را معیار لغات قویم نامیده و در دیباچه می‌گوید: «... و اسم و رسم تاریخ این خزینه فواید هزینه به معیار لغات قویم مرتسم نموده، ...» (مقدمه نسخه خطی، برگ ۶) و در پایان کتاب در قسمت «اعتذار التماس مؤلف» آورده: «مخفی نماناد که این فقیر بی‌بضاعت و حقیر بی‌استطاعت حتی المقدور به جد و جهد میسور این لغات را در لغت گنجنامه جمع نموده ...» (مقدمه نسخه خطی، برگ ۶۷۹). به نظر می‌رسد نامیدن این کتاب به «لغت گنجنامه» و «فرهنگ» به معنی اسم آن باشد و اسم خاص این فرهنگ، همان معیار لغات قویم است که مؤلف در دیباچه صراحتاً آن را ذکر کرده‌است.

آنچه خدیوچم درباره تاریخ تألیف این کتاب آورده محل تأمل فراوان است. وی می‌گوید «... سال ختم کتاب برابر است با جمله «العاقبت بالعافیت» که برابر می‌شود با ۱۱۹۸ ق.» (خدیوچم ۱۳۵۵، شماره ۵، ص ۵۰۹ حاشیه). این تاریخ هم با گفته مؤلف تذکره

آفتاب عالم‌تاب و هم با متن دیباچه معیار لغات قویم در تناقض خواهد بود. طبق حساب جُمَل، سال پایان کتاب معیار لغات قویم برابر است با ۱۹۰۸ میلادی و این تاریخ با گفته‌های صاحب آفتاب عالم‌تاب و صبح گلشن و متن دیباچه هم‌خوانی دارد.

به گفته ظهورالدین احمد «مؤلف مآخذ خود را ذکر نکرده، فقط دو جا اسم کشف‌اللغات را ذکر کرده‌است» (ظهورالدین احمد ۱۳۷۴، ص ۴۱). با توجه به بررسی‌هایی که نگارنده براساس متن معیار لغات قویم انجام داده، مجرم کشمیری ۷ بار از کشف‌اللغات آن نام برده. دیگر اینکه مجرم کشمیری در توضیح و شرح مدخل‌ها نیز از ۴۱ مآخذ نام می‌برد.

رادفر نیز ضمن معرفی گنجنامه علی بن طیفوربن محمد بسطامی در دو سطر به معرفی معیار لغات قویم پرداخته و تاریخ تألیف آن را در حدود ۱۲۹۰ قمری / ۱۸۷۳ میلادی (رادفر ۱۳۸۵، ص ۱۴۳) دانسته‌است. با توجه به موارد یادشده، تاریخ تألیف معیار لغات قویم ۱۹۰۸ میلادی برابر با ۱۲۸۶ شمسی و ۱۳۲۸ هجری قمری است.

#### ۴- نگاهی به زندگی میرزا محمد کشمیری متخلص به مجرم

اولین تذکره‌ای که اطلاعات اندک، اما مهمی از این شاعر به دست داده تذکره آفتاب عالم‌تاب است. در این تذکره مجرم «مردی قابل و لایق و متوکل و ادیب ماهر» دانسته شده که «از فنون دوازده‌گانه فن ادب بهره‌وفی دارد» (اختر هوگلی ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۵۲۴). نویسنده تذکره شعرای کشمیر، به نقل از تذکره صبح گلشن هم همان مطالب تذکره آفتاب عالم‌تاب را به بیان دیگری آورده‌است (راشدی ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۱۴۴۸). به نظر می‌رسد با توجه به تاریخ تألیف هر دو تذکره که نزدیک به هم نوشته شده، هر دو معاصر مجرم کشمیری بوده و برخی، مانند صاحب تذکره آفتاب عالم‌تاب، با مجرم مکاتبات و مراسلاتی داشته‌اند.

تقریباً در هیچ تذکره‌ای تاریخ دقیق تولد و حتی مرگ مجرم کشمیری ذکر نشده، حتی در فرهنگ لغات قویم هم هیچ نشانه‌ای از تاریخ تولد و سایر اطلاعات شخصی مجرم چیزی نیامده‌است. اما با توجه به نکته مهم صاحب تذکره عالم‌تاب، می‌بایست مجرم به احتمال قریب به یقین در حدود سال ۱۲۶۰ قمری / ۱۸۴۳ میلادی در کشمیر متولد شده باشد، اما از اینکه مجرم تا چه زمانی زنده بوده اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط می‌دانیم مجرم بی‌گمان تا سال ۱۹۰۸ میلادی / ۱۳۲۸ قمری / ۱۲۸۶ شمسی، یعنی سال تألیف معیار لغات قویم، زنده بوده‌است و در زمانی که کتابش را به‌تمام رسانده، با توجه به تاریخ تولد احتمالی او، ۶۵ تا ۶۸ سال داشته‌است.

مجرم کشمیری با صاحب آفتاب عالم‌تاب مکاتباتی داشته و ملاختر در تذکره‌اش چند نامه و چند قصیده از مجرم آورده است (آفتاب عالم‌تاب ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۵۲۵).

#### ۵- نسخه‌شناسی و برخی ویژگی‌های رسم‌الخطی معیار لغات قویم

یگانه نسخه شناخته شده از این فرهنگ به شماره D-1/84481 در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینه آذر، نگهداری می‌شود. اطلاعات نسخه‌شناسی این نسخه به قرار زیر است: «نستعلیق خوش، زیبا، سده ۱۴ ه. ق، صفحه اول و دوم بسیار زیبا، منقش و مطلا و مذهب و لاجورد و شگرف، سه سرلوح زیبا، مجدول طلایی و لاجورد و سبز و شنگرف، کمندبندی، عنوان‌ها: شنگرف، ۱۳۶۰ ص، ۱۰ اسطری» (عباسی نوشاهی ۱۳۶۵، ص ۱۲۲). آغاز نسخه: «دبیاچه: جواهر زواهر حمد و ثنای بی‌عد و آلائی متلالی شکر و سپاس بی حد سزاوار...»

پس از مقدمه، فرهنگ معیار لغات قویم از برگ ۲۱ آغاز شده و تا پایان برگ ۶۵۳ ادامه دارد. پس از لغات، بخش کنایات و اصطلاحات شاهنامه با عنوان «در ذکر کنایات» از برگ ۶۵۴ تا آخر برگ ۶۷۸ آمده است. سپس ترقیمه این فرهنگ با عنوان «در اعتذار التماس مؤلف» از برگ ۶۷۸ تا پایان نسخه، یعنی برگ ۶۸۰، ادامه می‌یابد. بنابراین، این فرهنگ ۶۸۰ برگ برابر ۱۳۶۰ صفحه، دارای رکابه و در قطع رحلی است. مجرم در شرح مدخل‌ها گاه به ریشه فارسی، عربی، ترکی، رومی یا هندی واژه‌ها نظر داشته است.

#### ۶- شیوه تدوین معیار لغات قویم

فرهنگ براساس حروف الفبا با رعایت حرف دوم به ترتیب حروف تهجی شروع می‌شود. فصل «حرف الباء الموحده» و فصل «حرف المیم مع الالف» هریک به نوزده فصل فرعی تقسیم شده‌اند و گاه دارای بیشترین مدخل و شاهدند.

این فرهنگ در بخش لغات ۳۱ فصل و ۳۶۵ بخش فرعی دارد و کلاً دارای ۱۷۴۶ مدخل و بالغ بر ۳۲۴۹ بیت از شاهنامه در بخش لغات است. اما در بخش کنایات ۱۱۹ اصطلاح و ۱۶۹ شاهد آورده شده است. در متن و کنایات روی هم رفته ۱۸۶۵ مدخل دارد که از این تعداد، ۱۱۷ مدخل اسم مکان و ۱۸۶ مدخل اسم اشخاص است.

#### ۷- منابع معیار لغات قویم

مجرم در مقدمه منابع خود را ذکر نکرده، اما در ذیل مدخل‌ها می‌توان به منابعی که استفاده

کرده پی برد. از متن معیار لغات قویم برمی‌آید که معجم در نقل سخن دیگران امین است. زیرا هر جا از کتاب یا نویسنده‌ای مطلبی آورده به صراحت نام نویسنده یا کتاب را آورده است. چنان‌که گفتیم، معجم کشمیری مستقیماً از ۴۱ مأخذ در نوشتن این فرهنگ استفاده کرده است، از جمله: ۱. فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی)؛ ۲. قاموس (= قاموس المحيط فیروزآبادی)؛ ۳. کشف اللغات و الاصطلاحات (شیخ عبدالرحیم احمد سوربهارای هندی)؛ ۴. مؤیدالفضلا (محمد بن لاد دهلوی)؛ ۵. فرهنگ هندوشاه (صحاح الفرس)؛ ۶. رساله حسین وفایی؛ ۷. کتاب آداب (شاید ترجمه کتاب آداب العرب و الفرس، ابن مسکویه)؛ ۸. کتاب حل لغات (دبیرسیاقی ۱۳۷۵، ص ۱۰۴، ۲۲۷)؛ ۹. شرفنامه (ابراهیم ابن قوام فاروقی)؛ ۱۰. فرهنگ میرزا ابراهیم؛ ۱۱. زفان گویا؛ ۱۲. کتاب قُنیه (قنیة الطالبین، قاضی شه‌خطاب)؛ ۱۳. شمس فخری؛ ۱۴. روایت [شمس‌الدین] محمد کشمیری.

#### ۸- بررسی مدخل‌های معیار لغات قویم

مدخل‌هایی که معجم در این فرهنگ آورده به چند دسته تقسیم می‌شود:

- مدخل‌های نادری که در فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه و لغت‌نامه (دهخدا و همکاران

۱۳۷۷) نیامده یا شاهد آن‌ها در هیچ‌کدام از آن‌ها نیست:

- |  |  |
|--|--|
| <p>درد: به معنی «باب» باشد که در کتاب‌ها نویسند: یکی نامه بنوشت نزد پدر / همه یاد کرد اندر او در به در (برگ ۲۶۹، سطر ۹).</p> <p>دسترس: به معنی «قدرت» و «توانگری»: به شهری که ما را ندانند کس / که خواریم و ناشاد و نادسترس (برگ ۲۸۳، سطر ۴).</p> <p>دود: غم و اندوه: ز کابل بیامد پر از داغ و دود / شده روز روشن بر او بر کبود (برگ ۲۹۱، سطر ۳).</p> <p>رارود: زمین مشتمل بر فرازونشیب را گویند که در آن آب روان و سبزه فراوان باشد: فسیله به رارود هم داشتی / شب و روز بر دشت بگذاشتی (برگ ۳۰۶، سطر ۱).</p> <p>رازیان: کسانی را گویند که سخن ارباب حاجت به عرض سلاطین رسانند: بگفتند با رازیان راز خویش / نمودند انجام و آغاز خویش (برگ ۳۰۴، سطر ۳).</p> | <p>آب‌چین: جامه‌ای باشد که بعد از غسل دادن، بدن مرده را بدان پاک کنند: به یزدان که چیزی نخواهی ز من / ندارم به مرگ آب‌چین و کفن (برگ ۳۵، سطر ۷).</p> <p>آب‌دستان: آفتابه بود: کنیزک برد آبدستان و طشت / ز دیدار مهمان همی خیره گشت (برگ ۳۶، سطر ۶).</p> <p>بُوب: فرش و بساط را گویند: سپهر برین تختگاه تو باد / زمان وزمین بوب راه تو باد (برگ ۱۲۸، سطر ۱۰).</p> <p>پرتال: به معنی فرش و مفرش و خرجین و اثاثه سفر را گویند: دلبران زابل ز دنبالشان / ببردند اسباب و پرتالشان (برگ ۱۵۲، سطر ۷).</p> <p>چشک: محکم و مضبوط کردن چیزی را گویند و آن را «چفت» و «چست» نیز گویند: سر تنگ تابوت کردند چشک / به دبق و به قیر و به کافور و مشک (برگ ۲۲۰، سطر ۱۰).</p> |
|--|--|

گراز: شجاع و دلیر: گرازا، گوا، نامور مهتر/ بزرگا و بر داوران مهتر. نیز: بیلی بود که بدان زمین را بکنند: بیامد یکی مرد یزدان‌پرست/ چو باد دمان و گرازی به دست (برگ ۵۱۹، سطر ۶).

مَسالِح: به تازی سلاح جنگ باشد: بگفت و مسالِح پیوشید گرد/ باستاد با سام یل در نبرد (برگ ۵۷۶، سطر ۴).

مِی: گلاب را خوانند: همه یال اسب از کران تا کران/ برانوده مشک و می و زعفران. همه یال اسبان پر از مشک و می/ پراکنده دینار در زیر پی (برگ ۵۸۴، سطر ۱۰).

نَیید: خبر خوش است و آن را نوید نیز خوانند و در مرثیه سهراب و سوگ مادرش گوید: پدر جستی ای شیرمرد نَیید/ به‌جای پدر گورت آمد پدید (برگ ۵۹۲، سطر ۴).

نَو: پهلوان و دلیر را گویند: جهانجوی کاوششان پیشرو/ ز لشکر بسی رزم‌سازان نَو (برگ ۶۰۲، سطر ۶).

نُون: به معنی «اکنون» و «درحال» باشد: ولی ای پسر گاه آن است نون/ که سازی یکی چاره‌ای پرفسون (برگ ۶۱۲، سطر ۲).

هال: به معنی قرار و آرام بود: منم رستم زاولی پور زال/ نه هنگام خواب است و آرام و هال (برگ ۶۲۸، سطر ۲).

هَرْداز: بیمارستان باشد و آن را مارستان نیز خوانند: بفرمود کاین را به هردازگه/ برند وهمانگه کنندش تبه (برگ ۹۳۱، سطر ۱۰).

یُون: نم‌زین بود: شکسته شود چرخ و گردون‌ها/ یلان را ز خون تر شود یون‌ها (برگ ۶۵۳، سطر ۴).

زادبرزاد: پشت‌برپشت باشد به معنی اباعن‌جد: همه زادبرزاد خویش من‌اند/ که در هند بر پای پیش من‌اند (برگ ۳۲۶، سطر ۸).

سَخته: به معنی بسیار: چو زین باز گفتارها سخته شد/ نویسنده از نامه پردخته شد (برگ ۳۶۴، سطر ۱).

سِیاب: امر آراستن بود: بدو گفت رو خانمان را سِیاب/ بدین کار مر خویشان را بیاب (برگ ۳۹۵، سطر ۷).

شَپه: آواز پیکان تیر باشد که از پی هم هرجایی بخورد، چه شب «صدای تیر» را گویند: یکی شپه تیر کردند ساز/ که آمد دل چرخ اندر گداز (برگ ۴۰۶، سطر ۶).

شکرپاسخان: کنایه از محبوبان باشد یعنی شیرین‌گفتاران: شکرپاسخان عود و مجمر به دست/ معنیرخطان مشک و عنبر به دست (برگ ۶۷۱، سطر ۱۰).

غَرُو: نی باشد: به رخ چون بهار و به بالا چو سرو/ میانش چو غرو و به رفتن تذرو (برگ ۴۴۳، سطر ۳).

عَله: ابه اول و ثانی مفتوح/ اضطراب باشد: برآمد یکی باد با زلزله/ ز گیتی برآمد خروش و غله (برگ ۴۴۴، سطر ۶).

فُزُرد: سبزه‌ای است در غایت سبزی و آن را «فرزه»/ به اول مفتوح/ «فروز» و «فرع» نیز خوانند: ز پشت من است این به نام اورمزد/ درخشنده چون لاله اندر فرزد (برگ ۴۵۱، سطر ۴).

کیار: کاهلی باشد: به خوان پراهام شد بی کیار/ نگر تا چه بینی نهاده بیار- اگر جنگ سازی منم بی کیار/ بیارای و برکش صف کارزار (برگ ۵۱۲، سطر ۶).

- مدخل‌های چندمعنا که معنی‌های متفاوت آن‌ها به همراه شاهد در کتاب آمده است:

اندرش تیره گشت. دوم: تیرگی و پرده‌غباری بود که پیش چشم پدید آید: یکی گرگ دید اندر آن

خیره: اول: سرگشته و حیران را گویند: چو بشنید رستم سرش خیره گشت/ جهان پیش چشم

تیره‌دشت / که چشمش ز دیدار آن خیره گشت.  
سوم: سترگ و لوج را خوانند: چرا خیره تنها به  
جنگ آمدی / خرامان به چنگ نهنگ آمدی.  
چهارم: بی‌تقریب و بی‌سبب: چه باید همی خیره  
خون ریختن / چنین دل به کین اندر آویختن (برگ  
۲۶۳، سطر ۱).

آسمان نگذرد / وگر بر زمین پیل را بشکرد. سوم:  
شکستن را خوانند: به هومان بفرمود تا می خوریم  
/ همه لشکر غم همی بشکریم (برگ ۴۱۳، سطر  
۱۰).  
شور: نحس و شوم بود: نگه کن که دانای پیشین چه  
گفت / که هرگز مبادا شوی شور جفت. دوم: نفیر  
را گویند که آن را شیپور نیز خوانند: نیاسود کس نه  
به روز و به شب / زمین پر شد از بانگ شور و  
جلب. سوم: غوغا باشد: بشورید با گیو و گودرز  
شاه / ز بهر فر و برز و تخت و کلاه.

مدخل‌های شیو، غرچه، فر، فراز، گاه، نوند، ویژه، آزر، آژیر، و آمو از این دست‌اند.  
- واژه‌های هم‌نویسه و دارای تلفظ و معنی متفاوت که در کتاب برای هریک از معنی‌ها

شاهدی از شاهنامه آمده‌است:

سُفت / به اول مضموم / کتف را گویند: که او را به  
گیتی کسی نیست جفت / به تیر و کمان برگشاده  
دو سُفت. و / به اول مکسور / به معنی سطر و

غلیظ و محکم و قوی: نگه کرد رستم بدان سرفراز  
/ بدان چنگ سفت و رکاب دراز (برگ ۳۸۱، سطر  
۷).

- مدخل‌هایی که مؤلف معنی آن را از شاهنامه استنباط کرده‌است:

زوار: اول مطلق خادم باشد ...، اما از این بیت  
حکیم اختصاص خادم زندانیان مستفاد می‌گردد:  
که بیژن به توران به بند اندر است / زوارش یکی  
نامور دختر است (برگ ۳۴۲، سطر ۲).  
شیز: در مؤیدالفضلا آورده که نام درختی است ... و  
از این بیت حکیم مستفاد می‌شود که آن چوب

سیاه باشد: ز بهرام و گودرز و از ریو نیز / دلم  
تیره‌تر گشت برسان شیز (برگ ۴۲۳، سطر ۱).  
فرخار: نام شهری است منسوب به خوب‌رویان ... و  
از این بیت حکیم چنان مستفاد می‌گردد که دیبا در  
آنجا نیز خوب بافند: ز دیبای فرخار از تخت نیز /  
همه تخت‌ها کرده از چوب شیز (برگ ۴۵۰، سطر  
۹).

مدخل‌های فغستان، شَرزه، کید، واد از این دست‌اند.

- مدخل‌هایی که در آن‌ها معنی از چند منبع نقل شده‌است:

دواج / به اول مفتوح / مؤید آورده که قبا را گویند و در  
سکندری گفته که جامه گرانبایه یکتایی را خوانند،  
در قاموس به ضم ذکر کرده، چنانچه گفته: الدواج

کُغراب: اللحاف الذی یلبس. یعنی لحافی که  
پوشند: نیم آگه از اصل و فرع خراج / همی غلتم  
اندر میان دواج (برگ ۲۹۰، سطر ۸).

بی‌گمان ضبط بسیاری از شاهدهای موجود در معیار لغات قوم با آنچه در چاپ‌های  
معروف شاهنامه آمده یکسان نیست و مقایسه آن‌ها نیازمند پژوهش دیگری است.

## ۹- کاستی‌ها و لغزش‌های فرهنگ

کاستی‌ها و لغزش‌های معیار لغات قویم در دو مورد خلاصه می‌شود؛ نخست اینکه برخی مدخل‌ها، مانند ژولیده، دروند، فریفته، کوچ، گمانیه، گنج، عروس، گرکوز، لهراسپ، لیچار، گشواد، آب جامه، آب تاختن و اسم‌های خاص، بدون شاهد است. دوم اینکه معنی برخی مدخل‌ها با شاهد همخوانی ندارد. برای نمونه:

تپاک /به اول مفتوح و بای عجمی /اضطراب و بی‌آرامی بود: چو شد چادر چرخ پیروزه‌رنگ / سپاه تپاک اندر آمد به جنگ (برگ ۱۸۱، سطر ۷).

این فرد احتمالاً تپاک، دلاور ایرانی در دوره اردشیر، است (رستگار فسایی ۱۳۷۹، ص ۲۸۳).  
خلیس /به اول مفتوح/ دو چیز به هم آمیخته را گویند  
عموماً، مثل لعل و مروارید و میوه تر و خشک و جو و گندم و مانند آن، و دومویی را خوانند  
خصوصاً: کسی را که اندیشه ناخوش بود/ بدان کند/ به پیش خردمند رسوا کند (برگ ۲۵۰، س ۵).

## منابع

- اختر هوگلی، قاضی محمدصادق‌خان (۱۳۹۲)، آفتاب‌عالم‌تاب، تصحیح مریم برزگر، تهران، سفیر اردهال.  
حسن‌خان بهوپالی، محمدعلی (۱۳۹۰)، صبح‌گلشن، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا.  
خدییوجم، حسین (۱۳۵۵)، «فرهنگ شاهنامه یا گنجنامه مجرم»، سخن، دوره ۲۵، ش ۲، ۵، ۶، ۷ و ۸.  
خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۹)، «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه از آغاز تا امروز»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۵، صفحه‌های ۳۷-۵۷.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ‌های فارسی به فارسی و زبان‌های دیگر، تهران، آرا.  
رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، درآمدی بر منابع واژگانی شاهنامه و معرفی گنجنامه، شاهنامه‌پژوهی، دفتر نخست، زیر نظر دکتر محمدرضا راشد محصل، مشهد، فرهنگسرای فردوسی.  
راشدی، حسام‌الدین (۱۳۴۶)، تذکره شعرای کشمیر (تکمله تذکره شعرای کشمیر محمد اصلح میرزا)، بخش سوم، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، دو مجلد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.  
ظه‌ورالدین احمد (۱۳۷۴)، فرهنگ شاهنامه، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، صفحه‌های ۴۰۷-۴۱۱.
- عباسی نوشاهی، خضر (۱۳۶۵)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (گنجینه آذر)، پاکستان، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
- نوشاهی، عارف (۱۳۹۰)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، دو جلد، تهران، میراث مکتوب.